

از شمس الدین کِشی تا ابن رُشد شیعی!

بررسی کتاب «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی»

شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی؛ مریم صانع پور؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۳.

نگارش. یک تَصَفُّح چند دقیقه‌ای کتاب، خواننده هوشیار را بسنده است تا بداند که در اثر پیش چشم او شوربختانه انواع اغلاط خرد و کلان موج می‌زند. من خود با مشاهده این حجم از اغلاط پیش‌پافتاده و سهل‌انگاری‌های بیشمار در ابتدا گمان بردم که نویسنده کتاب دانشجویی کم سن و سال و سواد است که مثلاً به توصیه شخص متنفذی یا به طریقی دیگر توانسته است بعضی مسئولان پژوهشگاه را بفریبد و آنان را متقاعد به چاپ اثر کم‌مایه خود کند، ولی هنگامی که در پی شناخت نویسنده محترم آن برآمدم، با کمال تعجب متوجه شدم که نویسنده آن نه تنها دانشجوی کم تجربه و گمنامی نیست، بلکه استادی نامور و صاحب‌منصب در آن پژوهشگاه نامورتر است.

خانم دکتر مریم صانع پور - مطابق آنچه که در صفحه مشخصات فردی و علمی ایشان در پایگاه رسمی اینترنتی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ثبت شده است - مدرک کارشناسی الهیات از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران (۱۳۶۵-۱۳۶۹)، کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی از همان واحد دانشگاهی (۱۳۷۵-۱۳۶۹) و دکتری فلسفه اسلامی از کالج بین‌المللی علوم اسلامی لندن (International College of Islamic Sciences) به سال ۱۳۸۶ / ۲۰۰۸ دارد. از ایشان کتاب‌ها و مقالات متعددی هم به چاپ رسیده است: حدود بیست مقاله علمی - پژوهشی و بیش از بیست مقاله علمی - ترویجی و همایشی و نه عنوان کتاب تألیفی از این قرار:

چکیده: امروزه شناخت ابعاد مختلف تشیع و به ویژه تشیع امامی، در کانون توجه اسلام پژوهان غربی قرار گرفته است و هر ساله آثار متعددی در خصوص برخی از وجوه و ساحت‌های معرفتی آن نوشته می‌شود. با توجه به حجم وسیع تحقیقات غربی در این زمینه، لازم است شیعه پژوهان اندک‌اطلاعی از گفتمان حاکم بر فضای شیعه شناسان غربی و دیدگاه‌های ایشان درباره تشیع امامی داشته باشند. کتاب «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی» کتابی است که توسط مریم صانع پور و انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال ۱۳۹۳ به رشته طبع درآمده است. به زعم نویسنده این نوشتار، کتاب مذکور اگر از حداقل استانداردهای لازم برای یک پژوهش آکادمیک برخوردار می‌بود، می‌توانست گامی مهم برای شناخت دیدگاه‌های شیعه شناسان غربی در شمار آید؛ ولی افسوس که چنان نیست. از این رو نویسنده، کتاب مذکور را در بوته نقد و بررسی قرار داده و برخی لغزش‌های محتوایی، ویرایشی و ساختاری صورت گرفته در نگارش آن، از جمله لغزش در ضبط اسماء اعلام و کتب، استدلال‌های ضعیف و ترجمه‌های نادرست و ... را متذکر می‌شود.

کلیدواژه: کتاب شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی، مریم صانع پور، شیعه شناسان غربی، شیعه شناسی، شیعه دوازده امامی، اصول اعتقادات، نقد کتاب.

به تازگی کتابی غریب زیر عنوان «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی» از سوی انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران انتشار یافته است که در نوع خود نمونه‌ای است از یک نوشتار مغلوط و شتاب‌زده و از این منظر، شاهکاری بی‌بدیل در نمایش سهل‌انگاری و آسانگیری در نگرش و

شیعه دوازده امامی» ملاحظه می‌شود و پرسش‌های بسیاری را در خصوص چرایی تألیف و نشر چنین اثر آشفته و نابسامانی در ذهن هر خواننده برمی‌انگیزد. اثر ضعیفی که هیچ‌سختی با آن کارنامه علمی - پژوهشی پیشگفته ندارد و بناگزیر باید امید داشت که تنها در اثر غفلت زودگذر نویسنده و مسئولان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی نشر یافته باشد و نشانگر میزان دانش واقعی نویسنده آن به شمار نرود.

بگذریم و بپردازیم به نقد کتاب «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی» که به واسطه غفلت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، در سال ۱۳۹۳ در شمارگان پانصد نسخه و بهای بیست و دو هزار تومان در تهران منتشر شده است:

نخست باید بر حسن انتخاب نویسنده محترم کتاب آفرین گفت که چنین موضوع بدیع و مهمی را برای پژوهش خود برگزیده است. کسانی که اندک اطلاعی از اوضاع شیعه پژوهی در مغرب زمین دارند، خود نیک می‌دانند که امروز شناخت ابعاد مختلف تشیع و به ویژه تشیع امامی، در کانون توجه اسلام پژوهان غربی قرار گرفته است و هر ساله آثار متعدد و گوناگونی در خصوص برخی از وجوه و ساحت‌های معرفتی آن نوشته می‌شود. بسیاری از پژوهش‌های شیعه‌شناسان غربی، بی‌هیچ اغراقی، در مجموع از حیث دقت و کیفیت به مراتب بیشتر و برتر از تحقیقاتی است که هم اکنون در کشور ما جریان دارد. اگر چه در میان تحقیقات مستشرقان، پژوهش‌های کم‌مایه و سطحی نیز وجود دارد و به طور قطع برخی از دیدگاه‌های صاحبان آن تحقیقات قابل نقد و اصلاح است، اما در مجموع تا آنجا که مطلعم، آثار غربی منتشر شده در زمینه مطالعات شیعی از لحاظ نکته‌سنجی و روش‌مندی به مراتب بهتر از نوع نوشته‌هایی است که در روزگار و مملکت ما انتشار می‌یابد. با چنین روندی بیم آن می‌رود که در چند سال آینده برای دستیابی به آگاهی‌های درجه اول شیعه‌شناختی از رجوع به پژوهش‌های مستشرقان ناگزیر گردیم و پژوهش‌های برتر شیعه‌شناسی را بجای آنکه از مراکز علمی حوزوی و دانشگاهی خود طلب کنیم، از مجامع آکادمیک غربی سراغ بگیریم. در این صورت جز شرمساری برای ما مفتخران به انتساب بدین مذهب چه می‌ماند!

باری، با توجه به آن حجم وسیع از تحقیقات غربی بسیار لازم است که شیعه پژوهان ما دست‌کم گوشه چشمی به آن تحقیقات داشته باشند و اندک اطلاعی از گفتمان حاکم بر فضای شیعه‌شناسان غربی و دیدگاه‌های ایشان درباره تشیع امامی داشته باشند. به این دلیل برنامه‌ریزی و تکاپو برای به ثمر نشستن تحقیقاتی که بتواند ما را در رسیدن به این هدف یاری دهد، بسیار مهم خواهد بود. کتاب «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی» نیز اگر از حداقل

۱. تجرّد خیال در حکمت متعالیه، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۸.

۲. محی‌الدین ابن عربی و نقش خیال قدسی در شهود حق، نشر علم، ۱۳۸۵.

۳. فلسفه اخلاق و دین، آفتاب توسعه، ۱۳۸۲.

۴. خدا و دین در رویکردی اومانستی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱.

۵. نقدی بر مبانی معرفت‌شناسی اومانستی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۸.

۶. بررسی تاریخی منزلت زن از دیدگاه اسلام، سازمان تبلیغات اسلامی، بهار ۱۳۷۴.

۷. توسعه اجتماعی، سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۷.

۸. اسطوره‌شناسی یونانی و مدرنیته غربی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.

همچنین برخی از مناصب و کرسی‌های ایشان عبارت است از:

۱. مدیریت گروه پژوهشی مطالعات زنان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی از تاریخ ۱۳۹۲/۵/۲ تا کنون.

۲. سرپرستی و نمایندگی هیأت اجرایی جذب پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی کار گروه فلسفه، کلام، ادیان، عرفان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، از ۸۸/۱۱/۱۲ تا ۹۰/۱۱/۱۲.

۳. عضویت شورای علمی گروه غرب‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۴. عضویت کارگروه تخصصی فلسفه نهاد کتابخانه‌های عمومی از ۸۷/۶/۱۰ تا ۸۹/۶/۱۰.

۵. ریاست انجمن زنان پژوهشگر علوم اسلامی.

۶. عضویت کمیته علمی همایش بین‌المللی زن - گفتمان قدرت و سیاست در کشورهای اسلامی.

جزئیات دیگر فعالیت‌ها و سوابق تحقیقاتی ایشان در صفحه اینترنتی نامبرده مضبوط است^۱ و بیش از این در این مقام و مقال ما را با آن کاری نیست. غرض، تنها آشنایی مختصر مخاطبان با مراتب و مدارج علمی ایشان بود تا بدانند کتاب مورد گفت‌وگو با تکیه بر چه پیشینه علمی و پژوهشی به نگارش درآمده است و نگارنده آن چه مایه از مراتب و مقامات را طی کرده است.

آنچه در اینجا بدان می‌پردازم، کاستی‌ها و اغلاط پرشماری است که در کتاب اخیر ایشان زیر عنوان «شیعه‌شناسان غربی و اصول اعتقادات

1. <http://www.ihs.ac.ir/Pages/Features/StaticPage.aspx?id=6838>.

در این گفتار تنها به پاره‌ای از این موارد می‌پردازیم و امیدواریم دست‌کم موجب تجدید نظر نویسنده و ناشر در روشی که در تألیف و نشر کتاب مورد بحث داشته‌اند گردد.

۱. لغزش در ضبط اسماء اعلام

از جمله معایبی که در کتاب فراوان دیده می‌شود، اشتباهات فاحش در خوانش و ضبط اسامی خاص است. این نوع اشتباه البته بیشتر ناشی از بازنویسی نادرست و سهل‌انگارانه نام‌های خاص از انگلیسی به فارسی و گاه ناشی از سهواً القلم (یا خطای حروفنگار یا ...) است. پاره‌ای از این موارد را در اینجا گزارش می‌کنیم. ابتدا شکل نادرست اسامی بنا بر آنچه نویسنده کتاب آورده است درج می‌شود و به دنبال آن ضبط صحیح اسم می‌آید:

۱. صفحه ۱۹۱: شمس الدین احمد کیشی ← شمس الدین احمد کیشی

۲. صفحه ۱۱۷: شلمقانی ← شلمغانی

۳. صفحه ۱۶۵: ابوعلی فضل بن حسن تبریزی ← ابوعلی فضل بن حسن طبرسی

۴. صفحه ۱۹۱: کاتبی غزنوی ← کاتبی قزوینی

۵. صفحه ۱۱۶: محمد بن طلحه منافعی ← محمد بن طلحة الشافعی

۶. صفحه ۱۱۶: عبدالوهاب اشعرانی ← عبدالوهاب شعرانی

۷. صفحه ۱۱۶: الصباغ مالکی ← ابن صَبَاغ المالکی

۸. صفحه ۱۹۰: ابوالحسن بصری ← ابوالحسن بصری

۹. صفحه ۴۱: نجم الدین محمد تبریزی ← نجم الدین محمود تبریزی

۲. اشتباه در ضبط اسامی کتب

از دیگر اشکالات تأسف آور این کتاب، اشتباهات بسیار در ضبط اسامی کتاب‌ها است. این تأسف زمانی دوچندان می‌شود که وقوع این اشتباهات را درباره آثار و کتاب‌های مشهوری که ضبط صحیح آنها نزد همگان معروف است شاهد باشیم. در ذیل به چند نمونه از این اشتباهات اشاره می‌شود:

صفحه ۳۷۵: لعن جبب و طاغوت ← نفحات اللاهوت فی لعن الجبب و الطاغوت

صفحه ۱۳۷: الاثر الخفیة ← الأسرار الخفیة (نیز نویسنده محترم این کتاب را که به خامه علامه حلی است، به غلط به خواجه نصیرالدین طوسی نسبت داده‌اند).

صفحه ۳۹: منهج الکرامه ← منهاج الکرامه

صفحه ۱۸۸: آخره فی علم الکلام ← الذخیره فی علم الکلام

صفحه ۱۸۸: المغنی فی ابواب توحید و عدل ← المغنی فی ابواب التوحید و العدل

استانداردهای لازم برای یک پژوهش آکادمیک برخوردار می‌بود، بدون شک می‌توانست گامی مهم برای شناخت دیدگاه‌های شیعه شناسان غربی در شمار آید، ولی افسوس که چنان نیست و چنین نشده است و پریشانی‌های این تألیف چندان است که خواننده از آن هیچ طرفی نمی‌بندد و یا منصفانه‌تر بگوییم: سود چندانی برایش حاصل نمی‌شود.

«شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی» در یک مقدمه و شش بخش تدوین شده است.^۲ در بخش اول، تاریخچه اسلام شناسی و شیعه شناسی در غرب به اجمال و ساده و کم‌فایده بررسی شده است. همه این بخش در حدود ده صفحه است (ص ۹-۱۸)؛ حال آنکه می‌دانیم درباره تاریخچه اسلام شناسی و شیعه شناسی در مغرب زمین، ولو در نگاهی اجمالی، چه اندازه مطالب مهم برای بازگردن وجود دارد.

نویسنده در بخش دوم (ص ۱۴۴-۲۰) به بیان مبانی کلامی شیعه دوازده امامی پرداخته است. چنان‌که از میزان و نحوه ارجاعات این بخش درمی‌توان یافت، مطالب این بخش به‌طور عمده ترجمه قسمت‌هایی است از کتاب «الشیعة فی المیزان» علامه شیخ محمد جواد مغنیه و مقاله «تفکر شیعی» هانری گربن. برای نمونه تمام مطالب آمده در صفحات ۵۶ تا ۶۷ و همچنین بیشتر عبارات مندرج در صفحات ۷۴ تا ۱۱۶، ترجمه ناقص و نارسایی است از کتاب مغنیه. به همین ترتیب مطالبی که در صفحات ۳۷ تا ۵۰ وارد شده به طور کلی ترجمه شتاب‌زده‌ای است از مقاله یادشده از گربن. در واقع این بخش از کتاب به هیچ وجه نمی‌تواند نام تألیف به خود گیرد، چون ملغمه‌ای است از چند متن که به گونه‌ای آشفته در کنار هم قرار گرفته و کشکولی است از نقل‌های تقطیع شده نه چندان مفید و گاه به کلی بی‌فایده. گذشته از این معلوم نیست چرا نویسنده محترم برای تبیین مبانی کلامی امامیه به این دو مأخذ دست چندم تکیه کرده است. گزارشی چنین از اصول اعتقادی امامیه بر اساس تحقیقات ناقص گربن، آن هم با یک ترجمه بس ناقص‌تر، هرگز نمی‌تواند بازگوکننده مبانی اعتقادی امامیه و مثبتین آن باشد. در ادامه مقاله به نمونه‌هایی از ترجمه‌های ناقص نویسنده از مأخذ یادشده اشاره خواهد شد.

بخش سوم تا پنجم کتاب به نقل و نقد آرا و دیدگاه‌های برخی از شیعه شناسان غربی اختصاص یافته است و در بخش ششم، نویسنده به نتیجه‌گیری از مباحث کتاب و ارائه پیشنهادهایی پرداخته است.

نادرستی‌های گوناگون و اغلاط رنگارنگ و نابسامانی‌های کتاب یادشده بیش از آن است که در یک مقاله بتوان بدان رسیدگی کرد. ما

۲. عجیب آنکه نویسنده در مقدمه خود (ص ۳)، کتاب را مشتمل بر پنج بخش معرفی کرده است و این در حالی است که هم در فهرست و هم در متن کتاب، ساختار شش بخشی کتاب آشکارا قابل مشاهده است.

۳. اشتباه در نقل الفاظ آیات قرآن کریم و روایات

از مسلمانی که محقق هم نیست انتظار می‌رود که هنگام نقل آیات قرآن کریم به دلیل حفظ قداست قرآن و عدم تحریف آن، دقت لازم را به کار بسته، الفاظ آیات را بی هیچ کم و کاست ذکر کند، چه رسد به کسی که رئیس انجمن زنان پژوهشگر علوم اسلامی و دارای مدرک دکتری در فلسفه اسلامی است. با وجود این در برخی مواضع کتاب اشتباهات بزرگی در نقل الفاظ آیات قرآن کریم و روایات صورت گرفته است. برای نمونه:

ص ۳۸۷: «إِنَّا نَحْنُ الذَّكْرُ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ». [حجر (۱۵) آیه: ۹]

ص ۴۰۶: «قُلْ تَعَالَوْا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» ← «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ». [آل عمران (۳) آیه: ۶۴]

ص ۲۹: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ وَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» ← «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ». [زمر (۳۹) آیه: ۱۸]

ص ۱۴۱: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» ← «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». [احزاب (۳۳) آیه: ۳۳]

ص ۲۸: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ وَادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» ← «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى». [إسراء (۱۷) آیه: ۱۱۰]

ص ۴۰۶: «لَتُنْفِرُوا دِفَاتِقَ الْعُقُولِ» ← «وَيُنْفِرُوا لَهُمْ دِفَاتِقَ الْعُقُولِ». [نهج البلاغه، خطبه: ۱]

ص ۴۰۶: «لَنَا خَلْقٌ فَإِن أَعْطَيْنَاهُ الْأَرْكَبِنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ» ← «لَنَا حَقٌّ، فَإِن أَعْطَيْنَاهُ وَالْإَرْكَبِنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ». [نهج البلاغه، کلمات قصار: ۱۸]

۴. دعاوی غریب

از جمله نقایض ضعف کتاب «شیعه‌شناسان غربی» برخی ادعاهای غلط و اشتباهات چشمگیر تاریخی است که نویسنده کتاب مجال طرح داده است. به این نمونه‌ها توجه فرمایید و خود قضاوت کنید.

الف) نهج البلاغه بیست جلدی به تدوین ابن میثم بحرانی
در صفحه ۳۸ کتاب نوشته‌اند: «[ابن] میثم بحرانی در بیش از بیست جلد خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار امام علی (ع) را تحت عنوان نهج البلاغه جمع‌آوری کرد».

شگفتا! ملاحظه فرمودید: نهج البلاغه بیست جلدی، آن هم به تدوین ابن میثم بحرانی! این دیگر از اعجاب عجایب و اغرب غرایب است!

شک ندارم که اگر نویسنده محترم، خود یک لحظه به دقت در این جمله نگریسته بود، هرگز چنین سهو حیرت‌انگیزی را مرتکب نمی‌شد. به احتمال قوی، منشأ این اشتباه به اشکال در ترجمه متن از انگلیسی به فارسی بازمی‌گردد، ولی گیریم ایشان در ترجمه دچار ضعف بوده‌اند، دیگر دانستن اینکه نهج البلاغه کتابی است یک جلدی به تدوین شریف رضی برای کسی که در قلمرو شیعه‌شناسی و کلام قلم‌فرسایی می‌کند، لابد چندان دشوار و دور از آگاهی نباید باشد.

ب) شیعی‌پنداری ابن رشد، محمد بن زکریای رازی، ابن کمونه و میر سید شریف جرجانی

نویسنده محترم ظاهراً عنایتی جدی به مسائل تاریخی و تراجمی نداشته است و بدون در نظر گرفتن واقعیات و شواهد تاریخی حکم به تشیع عده‌ای از دانشمندان کرده که تاکنون هیچ سند معتبری دال بر تشیع ایشان ارائه نشده است. از این جمله‌اند: ابن رشد، محمد بن زکریای رازی، ابن کمونه و میر سید شریف جرجانی!

در صفحه ۲۰۴ کتاب مرقوم فرموده‌اند: «سه شخصیت بلندمرتبه شیعی؛ یعنی فارابی (۳۳۷ هـ.ق)، ابن سینا (۴۲۸) و ابن رشد در همین عصر حضور داشتند».

ابن رشد اندلسی فیلسوف و فقیه سنی مالکی و متکلم اشعری (م ۵۹۵ ق)، بنا بر چه دلیلی توسط نویسنده شیعی خوانده شده است؟! بر بنده معلوم نیست.

از این عجیب‌تر در صفحه ۳۷ کتاب آورده‌اند: «بهترین شاهد بر مدعای عقلانی، استدلالی و برهانی بودن شیعه دوازده‌امامی، وجود بیشترین تعداد فلاسفه و حکما در میان شیعیان است» و سپس فهرستی از فلاسفه و حکمای شیعی را ارائه کرده‌اند که در میان آنها افراد زیر دیده می‌شود: میر سید شریف جرجانی، ابن سهل نوبختی [احتمالاً منظورشان ابو سهل نوبختی است]، جابر بن حیان، جلال‌الدین دوانی، زکریای رازی [ظاهراً منظورشان محمد بن زکریای رازی بوده]، ابو جعفر مؤمن الطاق، ابن قبه، بابویه قمی، سید حسین نصر، امام خمینی، محمد باقر صدر، ابراهیمی دینانی و ...

توقع ندارم نویسنده محترم از تشکیکات بسیار جدی که حول وجود حقیقی جابر بن حیان پدید آمده است و پژوهش‌های گسترده مرتبط با آن مطلع باشند.^۳ همچنین از اینکه در کنار هم چیده شدن این اسامی با این ترکیب و ترتیب بر چه معیار و نگرش تاریخی استوار بوده است نیز پرسش نمی‌شوم. فقط از نویسنده محترم می‌پرسم بر اساس کدام سند و مدرک معتبری محمد بن زکریای رازی را که بنا بر مشهور، منکرادیان

۳. برای نمونه‌ای از این پژوهش‌ها، رک به: مقاله عالمانه دوست دانشورم آقای جویا جهان‌بخش در کتاب سه گفتار در غلو پژوهی با عنوان «میراث جابر بن حیان یا مرده ریگ کیمیایی غالبان؟»، سه گفتار در غلو پژوهی، تهران: انتشارات اساطیر، ص: ۲۹۶ - ۲۳۱، ۱۳۹۰.

اولاً گربن اسم خواجه را به درستی دهدار ضبط کرده و نه دیدار و آنچنان که نویسنده محترم آورده است.

ثانیاً گربن گفته که خواجه دهدار در سال ۱۰۱۳ قمری در قید حیات بوده است؛ در حالی که نویسنده محترم این سال را سال وفات و خاک سپاری خواجه آورده است.

ثالثاً گربن خواجه دهدار را نماینده عرفان رازورزانه و سری شیعه در سنت رجب بررسی معرفی کرده است، نه اینکه - آنچنان که نویسنده پنداشته است - رجب بررسی خواجه دهدار را نماینده عالی حکمت عرفانی شیعه معرفی کرده باشد. در واقع از آنجا که خواجه دهدار همچون رجب بررسی، علایقی به علم الحروف و علوم رمزی دیگر داشته است و شرحی هم بر خطبه البیان منقول در مشارق انوار الیقین رجب بررسی نگاشته است، گربن او را پیرو سنت و مکتب رجب بررسی شناسانیده است.^۵

اکنون می‌توان پرسید: این معنای مورد نظر گربن چه ربطی به آنچه نویسنده ترجمه کرده و به خواننده عرضه نموده است دارد؟ و چه اندازه به آن نزدیک است؟ خود بیندیشید و بنگرید که در همین قسمت کوتاه و عبارت ساده چه اندازه خطا در ترجمه رخ داده است و آن‌گاه حدیث مفصل بخوانید از این مجمل! به گمانم اشتباه در ترجمه از آن‌رو رخ داده است که نویسنده، واژه «tradition» را به جای «سنت»، به غلط «روایت و حکایت» ترجمه کرده است. والله اعلم.

۵. استدلال‌های ضعیف و ناتمام

مواجه شدن با استدلال‌های ناتمام و ضعیف، در کتابی با چنین حال و وضع به هیچ وجه دور از انتظار نمی‌نماید. نمونه‌وار بنگرید به این استدلال نویسنده که برای توجیه اینکه چرا نام‌های همه دوازده امام در روایات نبوی جانشینی پیامبر به صراحت برده نشده است آورده‌اند:

شاید بتوان به گونه‌ای دیگر نیز استدلال کرد و آن اینکه مبنای اعتقادات اسلامی بر عقلانیت است که شیعه به طور اخص با پیروی از سنت امامان دارای این مبنا می‌باشد، اگر قرار بود پیامبر به صورت دستوری یکایک جانشینان خود را نام می‌بردند [ظاهراً: نام ببرند] این امر یادآور روش‌های استبدادی شاهان، در انتصاب جانشینان می‌شد در حالی که دین آخرالزمانی که معجزه‌اش آگاهی بخشی، برانگیختن عقول و بارور کردن اندیشه‌هاست در صدد بالا بردن میزان شناخت و تشخیص حق و باطل در پیروانش بوده است و شاید به همین علت صراحتی در مورد نام امامان وجود ندارد تا با نشانه‌ها و علائم بیان شده در قرآن و سنت، پیروان حق طلب و رهروان به

الهی، ضروریات دین و از جمله نبوت پیامبران بوده است و همچنین میر سید شریف جرجانی را که تستن اشعری او زبانزد همگان است، در زمره حکمای شیعی بر شمرده‌اید؟ یا کدام اثر فلسفی از «بابویه قمی» که البته عالمی بدین نام نداریم و احتمالاً منظور نویسنده «ابن بابویه قمی» بوده است سراغ داشته‌اید که نام او را در فهرست فلاسفه شیعی جای داده‌اید؟ همچنین مؤلف محترم در صفحه ۴۱ نوشته‌اند: «ابن کمونه سعد بن منصور (ف. ۶۸۳) یک فیلسوف دوازده امامی و از فلاسفه مهم این دوره بود».

اگرچه نویسنده در پایان بندی که این جمله در آن درج شده است هیچ ارجاعی نداده‌اند، ولی با توجه به ارجاعی که در بند بعدی وجود دارد احتمال می‌رود که این عبارت از نوشته‌های گربن باشد. با این وصف اگر نوشته خود نویسنده هم نباشد دست کم باید تذکر می‌دانند که ابن کمونه فیلسوف دوازده امامی نیست. برای این کار یک ارجاع ساده به مدخل ابن کمونه در دایرة المعارف بزرگ اسلامی کافی بود.

ج) توصیف حافظ رجب بررسی (م ۸۱۳ ق) از خواجه محمد بن محمود دهدار (م ۱۰۱۶ ق)

در صفحه ۴۲ کتاب مورد گفت‌وگو نویسنده آورده است که: «یکی دیگر از حکمای مدرسه شیراز خواجه محمد بن محمود دیدار [احتمالاً: دهدار] است که در حافظیه شیراز به خاک سپرده شده (۱۰۱۳/۱۶۰۵-۱۶۰۴) و رجب بررسی او را نماینده عالی حکمت عرفانی شیعه می‌داند».

ای کاش نویسنده از خود پرسیده بود که چگونه می‌شود حافظ رجب بررسی (م ۸۱۳ ق) که حدود دو قرن پیشتر از خواجه محمد بن محمود دهدار (م ۱۰۱۶ ق) از دنیا رفته است، خواجه دهدار را بستاید و او را نماینده عالی حکمت عرفانی شیعه بداند؟!!

خوب است بدانید عبارت مذکور، ترجمه قسمتی از نوشتار گربن است و سهل‌انگاری نویسنده کتاب ما در ترجمه، باعث بروز این اشتباه و نگارش چنین جمله غریبی شده است. اجازه بدهید متن انگلیسی نوشتار گربن را با هم مرور کنیم تا مشخص شود تا چه اندازه در ترجمه متن نقصان وجود دارد. عبارت گربن چنین است:

«Khwajah Muhammad ibn Mahmud Dihdar...all we can say is that he lived in 1013/1604-1605, and that he is buried in the Hafidiya at Shiraz. He is the representative *par excellence* of the mystical theosophy of Shiism, in the tradition of Rajab al-Bursi.⁴»

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید در متن فوق:

۵. برای اجمالی از شرح احوال و آثار او رک به: دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۸، ص ۴۲۸، مدخل دهدار شیرازی.

4.Henry Corbin. Shiite thought, in: shiism, vol. 2, p. 129.

امام را برمی‌گزینند. به این ترتیب اصل امامت، نقش انتخاب و اراده آزاد یکایک امت را در پذیرش امام مطرح می‌نماید و از این روست که پیامبر شایسته‌ترین فرد را جهت امامت، ولایت و جانشینی خود به صورتی غیر تحکمی و غیر آمرانه معرفی کرد، وی نفرمود لابد و ناچار باید جانشینی و زعامت علی را بپذیرید. بیان وی حالت امری و دستوری نداشت، بلکه به صورتی خبری از شایستگی علی سخن گفت تا مسلمانان قدرت انتخاب آگاهانه داشته باشند، تعبد کورکورانه را برنتابند، و اختیار و کرامتشان سلب نگردد...^۷

گویا از منظر نویسنده کتاب:

اولاً پیروان امام بدون هرگونه اکراه و اجباریوبه خواست خود امام را برمی‌گزینند.

ثانیاً امر پیامبر (ص) به اطاعت از علی (ع) به عنوان امام، امر شرعی و جویی نبوده، بلکه مثلاً امری استحبابی یا ارشادی بوده است.

ثالثاً اگر پیامبر (ص) مردم را مکلف به اطاعت از علی (ع) به عنوان امام می‌نمودند، آن‌گاه اختیار و کرامت را از مسلمانان سلب کرده و آنان را به پیروی و تعبد کورکورانه واداشته بودند.

پنداری نویسنده مقام امامت را با مقام خلافت و حکومت یکسان انگاشته و چنین افاضاتی فرموده است. از نظر جمهور متکلمان امامیه: امامت منصبی الهی است که تنها توسط خداوند و نه حتی پیامبر و به افراد شایسته اعطا می‌شود و مردم هیچ مدخلیتی در تعیین امام ندارند. مقام امامت دارای شئون و مراتب مختلفی است: مرجعیت دینی و علمی، ولایت معنوی و خلافت یا حکومت سیاسی - اجتماعی. فقط شأن سیاسی یا همان خلافت و حکومت ظاهری امامان شیعه است که فعلیت یافتنش متوقف برخواست و اراده مردم است، وگرنه مردم بر دیگر شئون امامت هیچ تأثیری ندارند. بنابراین تعیین امام برعهده مردم نیست و مردم مشارکتی در انتخاب صاحب این مسند ندارند. تنها خداوند می‌داند که ویژگی‌ها و صفات لازم برای امامت - از جمله علم لازم و عصمت از خطا و گناه - در چه شخصی وجود دارد و چه کسی شایسته تصدی این مقام است. خداوند با حکمی و جویی امام را معین کرده و مردم را به اطاعت از او مکلف نموده است. پیامبر وظیفه ابلاغ حکم خداوند را مبنی بر امامت اشخاص معین دارد و خود مساهمتی در تعیین امام و جانشینش ندارد. دستور پیامبر به اطاعت از امام هم یک حکم واجب شرعی الزامی است، نه امری استحبابی یا ارشادی.

این سخن نویسنده که پیامبر تنها در پی بیان صلاحیت و شایستگی علی (ع) برای امامت بود، نه الزام و اجبار مردم به پذیرش آن، دقیقاً

مقصد رسیده، امام زمانشان را تشخیص دهند هر چند چنانکه قبلاً گذشت امامان در قوس نزول و سیر وجودی به صورت نفس‌الامری معین بودند و...^۶

از اشکالات نگارشی و ویرایشی عبارات فوق می‌گذرم و تنها به ایرادات نگرشی آن می‌پردازم. آنچه‌آن که از عبارات یادشده برمی‌آید، گویا ایشان برداشت درستی از مسئله امامت در تشیع ندارند. این استدلال که: «اگر قرار بود پیامبر به صورت دستوری یکایک جانشینان خود را نام می‌بردند، این امر یادآور روش‌های استبدادی شاهان در انتصاب جانشینان‌شان می‌شد» چه معنایی دارد؟ مگر قرار است پیامبر به خواست خود و بنا بر تشخیص و صلاحدید خود جانشینش را انتخاب کند؟ از مشهورات اصل امامت در تشیع آن است که امام نیز همچون پیامبر، تنها توسط خود خداوند تعیین و نصب می‌گردد و پیامبر وظیفه ابلاغ آن انتصاب الهی را به دیگران دارد. در واقع این پیامبر نیست که به انتخاب امام می‌پردازد؛ زیرا امام هم مانند پیامبر باید دارای ویژگی‌های خاصی مثل عصمت و علم باشد که از سوی خداوند به او تفویض می‌شود، پس کسی جز خداوند از آن آگاه نیست، بلکه پیامبر واسطه آگاه‌کردن مردم از این انتصاب الهی است.

وانگهی، مگر امامیه اعتقاد ندارند که پیامبر (ص) حضرت علی (ع) را با تصریح به نام ایشان برای جانشینی خودشان معرفی کردند. آیا این کار حضرت هم یادآور روش‌های استبدادی شاهان در انتصاب جانشینان‌شان شد؟ این استدلال اگر از یک سنی کم‌سواد یا شیعه پزوه غربی شنیده می‌شد قابل تحمل‌تر بود، اما بیان آن از سوی یک محقق شیعی و کسی که از جانب جامعه علمی شیعه و در جایگاه عضوان در پی پاسخگویی به مدعیات مستشرقانه برآمده است، جای تعجب و تأمل بسیار دارد.

در اینجا البته نمی‌خواهم به این مسئله بپردازم که آیا اسامی همه ائمه بطور صریح در نصوص نبوی امامت وارد شده است یا خیر. سخن بنده بر سر استدلال ضعیفی است که نویسنده برای ذکر نشدن نام امامان (علیهم السلام) در نصوص نبوی امامت ارائه کرده است.

ایشان از یک طرف در اینجا تعیین نفس‌الامری امامان برای امامت را پذیرفته‌اند: «امامان در قوس نزول و سیر وجودی به صورت نفس‌الامری معین بودند» و از سوی دیگر در موضعی دیگر انتخاب و تعیین امام را بر عهده مردم گذاشته‌اند:

از آنجا که امام و مأموم با یکدیگر تقابل تضایف دارند، امام بدون مأموم معنا ندارد و چنان‌که گذشت بر اساس اصالت اراده آزاد در اسلام، پیروان امام بدون هرگونه اکراه و اجباری، به خواست خود

۷. شیعه‌شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی، ص ۳۷۸.

۶. شیعه‌شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی، ص ۳۹۱.

نگاشت. احتمالاً، حلّی میثم بن میثم بحرانی را هم که او نیز در نگاشته کلامی اش، کتاب القواعد فی علم الکلام معمولاً مواضع و دیدگاه‌های مکتب ابوالحسنین بصری را ترجیح داده است، در رصدخانه مراغه درک کرده است. به طور خاص از اثر کلامی حلّی، مناهج الیقین فی اصول الدین هویدا است که وی باید نسخه‌هایی از کتاب الفائق ابن ملاحمی و کتاب الکامل تقی الدین را در اختیار داشته بوده باشد؛ زیرا تقریباً مسلم است که حلّی از هر دو کتاب، مطالبی را نقل می‌کند.

اکنون برداشت نویسنده محترم از عبارات فوق را ملاحظه بفرمایید:

«تجرید الاعتقاد خواجه تأثیر فراوانی از مکتب فقیه معتزلی ابوالحسن بصری [کذا] در «کتاب القواعد فی علم الکلام» پذیرفته است. به نظر می‌رسد علامه حلّی کتاب «مناهج الیقین فی اصول الدین» را از کتاب متکلم معتزلی، ابن ملاحمی الفائق و کتاب «الکامل» تقی الدین رونوشت کرده باشد؛ زیرا غالباً او از این دو اثر یاد کرده است».^۹

از ایرادات نگارشی و ادبی جملات فوق که بگذریم، تصدیق می‌فرمایید که در همین چند سطر چه اندازه وارونه خوانی و اشکال در ترجمه وجود دارد:

اولاً کتاب القواعد فی علم الکلام متعلق به ابن میثم بحرانی است نه ابوالحسنین بصری؛ آنچنان که در ترجمه نویسنده ذکر شده است.

ثانیاً اشمیتکه در پی بیان این مطلب بوده است که ابن میثم نیز معمولاً مواضع و دیدگاه‌های مکتب ابوالحسنین بصری را پذیرفته است. این در حالی است که مترجم محترم با حذف ابن میثم، تأثیرپذیری از مکتب ابوالحسنین را به تجرید الاعتقاد خواجه نسبت داده است.

ثالثاً الفائق اسم کتاب ابن ملاحمی است، نه جزئی از نام او.

رابعاً مراد اشمیتکه از عبارت «Al-Hilli must have had copies of Ibn al-Malahimi's kitab al-Fa'iq and Taqi al-Din's kitab al-Kamil» آن است که با توجه به کتاب مناهج الیقین، باید نسخه‌هایی از کتاب الفائق ابن ملاحمی و کتاب الکامل تقی الدین در اختیار علامه حلّی بوده باشد؛ نه اینکه - آن‌گونه که نویسنده خیال کرده است - «علامه حلّی کتاب «مناهج الیقین فی اصول الدین» را از کتاب متکلم معتزلی، ابن ملاحمی الفائق و کتاب «الکامل» تقی الدین رونوشت کرده باشد». در واقع کلمه copies در عبارت فوق اسم است، نه فعل، آن طور که مترجم پنداشته است.

خامساً اشمیتکه نگفته است که «غالباً حلّی از این دو کتاب یاد کرده است»، بلکه گفته است که: تقریباً مسلم است که حلّی از هر دو اثر مطالبی را نقل کرده است.

یکی از مدعیات اهل تسنن در مسئله امامت است که به هیچ روی با نگرش شیعیان هماهنگ نیست. از نظر شیعیان، حکم پیامبر به پذیرش امامت علی (ع) از سوی مردم و اطاعت از او، نه تنها بیانگر شایستگی حضرت برای این مقام است، بلکه حاکی از حکم الزامی خداوند به پذیرش چنین ولایتی از سوی مردم است. طبعاً وقتی چنین حکم الزام‌آوری از ناحیه خداوند باشد، پیروی از آن هم - آنچنان که نویسنده گمان کرده - پیروی و تعبیدی کورکورانه نخواهد بود، بلکه اطاعتی آگاهانه و مبتنی بر ادله معتبره و از جلیل‌ترین عبادات است.

بگذریم، در کتاب از این قسم استدلال‌های ضعیف که از نویسنده نقل شد، نادر و کمیاب نیست. اگر حوصله دارید، خود دیده بگشایید و کتاب را از نظر بگذرانید. نمونه‌ها بسیار است.

۶. ترجمه‌های نادرست

بخش‌های بسیاری از کتاب «شیعه‌شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی»، ترجمه پاره‌ای متون از عربی یا انگلیسی به فارسی است. ابهامات معنایی و ناستواری شمار بسیاری از جملات کتاب، خود تا اندازه‌ای حکایت از ترجمه‌ته چندان دقیق و مناسب آن عبارات دارد. با این وصف، مقابله و تطبیق چند نمونه از این عبارات با متن اصلی عربی یا انگلیسی می‌تواند به روشنی نشان دهد که نویسنده محترم تا چه اندازه در ترجمه متون مورد استناد خود از عربی و انگلیسی به فارسی، توانا و کامیاب بوده است.

نمونه الف) زاینه اشمیتکه در مقاله خودش با عنوان «علامه حلّی و کلام شیعی معتزلی» نوشته است:

«Al-Hilli wrote a commentary after Nasir al-Din al-Tusi's death on the latter's *Tajrid al-'Aqa'ed* which is influenced to a large extent by the doctrine of the school of Abu al-Husayn al-Basri. Presumably, he met also Mitham b. Mitham al-Bahrani at the Maragha observatory who also usually preferred the positions of the school of Abu al-Husayn al-Basri in his theological work *kitab al-Qawa'id fi 'ilm al-kalam*. Especially from his *kalam work Manahij al-yaqin fusu al-din* it is evident that Al-Hilli must have had copies of Ibn al-Malahimi's *kitab al-Fa'iq* and Taqi al-Din's *kitab al-Kamil* since it is almost certain that he quotes from both works.»^۸

آنچه اشمیتکه در این عبارات ذکر کرده آن است که:

حلّی پس از درگذشت نصیرالدین طوسی، بر تجرید العقائد او که تا حدّ زیادی تحت تأثیر نظریات مکتب ابوالحسنین بصری قرار داشت شرحی

8. Sabine Schmidtke, "Al-Allama al-Hilli and Shite Mutazilite Theology", p. 18. in: Spektrum Iran 7 iii (1994), pp. 10-35, 126-127. Repr. in Shiism. Critical Concepts in Islamic Studies. Eds. Colin Turner & Paul Luft. Oxford 2007, vol. 2 (Beliefs and Practices), part 27"

۹. شیعه‌شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی، ص ۱۹۰.

باستشهاد الحسین (ع)، كما ستعلم، والقاسم المشترك الذي يشمل المرحلتين کلتیهما، ویدخل فيه جميع الفرق الشیعة، الباقية منها والبائدة، هو الايمان بأن منصب الخلافة حقّ لعلي بنصّ النبي، مع العلم بأنّ المُغالين ليسوا من الشیعة والتشیع فی شیء، لأنّ أساس التشیع هو الاسلام...»^{۱۱}

اکنون ترجمه یا روایت نویسنده محترم از عبارات فوق، مندرج در صفحه ۵۷ کتاب را ملاحظه بفرمایید:

«بنابراین در تشیع نیز دو مرحله است: ۱. در عهد رسول خدا. ۲. استمرارش در عهد خلفای سه‌گانه تا شهادت امام حسین (ع).

در مرحله اول، تشیع به این معناست که منصب خلافت به واسطه نصّ نبی، حقّ علی است و غلوکنندگان در مورد علی شیعه نیستند؛ زیرا اساس تشیع همان اسلام است.»

همانطور که ملاحظه فرمودید در ترجمه فوق چندین اشکال وجود دارد: اولاً دو مرحله‌ای که علامه مغنیه برای تشیع در نظر گرفته است چنین است:

۱. مرحله نخست که از زمان پیامبر شروع شده و در طول زمان خلافت خلفای سه‌گانه ادامه پیدا کرده است.

۲. مرحله دوم که از زمان شهادت امام حسین (ع) آغاز شده است.

این در حالی است که نویسنده درک درستی از عبارات مغنیه پیدا نکرده است و مراحل را به‌گونه دیگری بیان کرده است.

ثانیاً مغنیه آنچنان که نویسنده کتاب گمان کرده است، اصلاً در پی بیان معنای تشیع در مرحله نخست نبوده است، بلکه بر این نکته تأکید کرده که فصل مشترکی که در این دو مرحله وجود دارد و تمام فرقه شیعه، اعم از فرقه بازمانده یا از میان رفته بر آن اتفاق نظر دارند، ایمان به این مطلب است که مقام خلافت به سبب نصّ نبی مکرم، حقّ حضرت علی (ع) است، با علم به اینکه غالیان در زمره شیعیان نیستند و بهره‌ای از تشیع ندارند؛ چراکه اساس تشیع، اسلام است.

حال با این ترجمه‌های نادرست و نارسا که به روشنی نشان می‌دهد خود نویسنده کتاب «شیعه‌شناسان غربی» هم نتوانسته است از اساس مقصود مؤلفان آن آثار را دریابد، چگونه می‌توان از وی انتظار داشت که بر پایه چنین دریافت‌ها و برداشت‌های پریشان و ناستوار، مطالب صحیح و سودمندی برای مخاطبان خود نقل کرده باشد یا به خوبی از عهده نقد دیدگاه‌های مؤلفان آن آثار برآمده باشد.

۷. انتحال در ارجاعات

۱۱. محمد جواد مغنیه، الشیعة فی المیزان، مؤسسة دارالکتاب الاسلامی، قم، ۱۴۲۶ ق، ص ۷۰.

بسیار خوب! این از مرتبه انگلیسی دانی نویسنده محترم! اجازه بدهید عربی دانی ایشان را نیز اندکی بیازماییم.

نمونه ب) علامه مغنیه در صفحه ۶۶ از کتاب الشیعة فی المیزان نوشته‌اند:

«وقد ذکر السید حیدر الأملی فی کتاب الکشکول فیما جرى علی آل الرسول أكثر من مئة صحابی كانوا یتشیعون لعلي بن أبي طالب و یحفظون الأحادیث التي سمعوها من النبي فی الولاية، وینشرونها فی الأمصار الاسلامیة.»

ترجمه نویسنده کتاب از عبارات فوق چنین است:

«سید حیدر آملی در کشکول می‌نویسد در صدر اسلام بیش از صد صحابی شیعه که احادیثی درباره ولایت از نبی شنیده بودند در سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند.»

اولاً سید حیدر در کشکول ننوشته که «در صدر اسلام بیش از صد صحابی شیعه که...»، بلکه خود سید حیدر صد صحابی را نام برده است. در واقع، ترجمه دقیق عبارت: «وقد ذکر السید حیدر الأملی فی کتاب الکشکول فیما جرى علی آل الرسول أكثر من مئة صحابی» آن است که: سید حیدر در کتاب کشکول صد صحابی را نام برده (یا ذکر کرده) است، نه اینکه «سید حیدر آملی در کشکول می‌نویسد در صدر اسلام بیش از صد صحابی شیعه که...».

ثانیاً سید حیدر نفرموده که: «بیش از صد صحابی شیعه که احادیثی درباره ولایت از نبی شنیده بودند در سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند»، بلکه وی بیش از صد صحابی را نام برده که شیعه و پیرو علی (ع) بودند و احادیثی را که از پیامبر (ص) درباره ولایت شنیده بودند را حفظ کرده و در شهرهای اسلامی نشر می‌دادند. پس مراد از عبارت «وینشرونها فی الأمصار الاسلامیة»، این نیست که خود این صحابه در سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند، بلکه مراد آن است که صحابه این احادیث را در سرزمین‌های اسلامی نشر و ترویج می‌دادند؛ یعنی آن احادیث ولایتی، توسط صحابه در سرزمین‌های مختلف اسلامی منتشر شد، نه اینکه اشخاص صحابه پراکنده شده باشند.^{۱۰}

نمونه ج) یک صفحه آن طرف تر ص ۵۷ کتاب با عبارت دیگری که آن هم مغلوط ترجمه شده است مواجه می‌شویم:

«وقد مزل التشیع بالمرحلتین، ابتدأت الأولى فی عهد الرسول، واستمرت طوال عهد الخلفاء الثلاثة. وابتدأت الثانية

۱۰. عجلاناً بحث ما از «ترجمه» های نویسنده کتاب است و دیگر متعزز آن نمی‌شویم که انتظار می‌رفت وی به عنوان یک شیعه پژوه از تحقیقات تازه‌تر شیعه‌شناسی مطلع باشد و از جمله بداند که انتساب کتاب الکشکول به سید حیدر آملی بغایت مشکوک، بل مردود است.

نمی‌دانم! شاید فراموش کرده باشند و شاید هم شرم‌نده شده باشند از تصریح بیشتر بدین که این همه ارجاع را از یک کتاب دیگر کلمه به کلمه نقل کرده و رونویس نموده‌اند. با این وصف، جای قدردانی دارد که نویسندگان، همه منابع تحقیق الشیعة فی المیزان را در فهرست منابع کتاب خود نیاورده است و تنها منابعی را که خود بدان‌ها رجوع داشته در آن فهرست درج نموده است.

در هر حال بنده خوش نداشتم که نویسنده را به «انتحال» یا «سرقه» در ارجاعات متهم سازم، ولی به راستی کاری که ایشان کرده‌اند، به لحاظ روش تحقیق همانی است که گفته شد و نام دیگری جز آن ندارد. این را هم بگویم که پی‌بردن بدین این انتحال ابدأ کار دشواری نبود. در جایی که نویسنده حوصله رجوع به قرآن کریم را برای ذکر آیات نداشته است، مسلم است که حال و حوصله رجوع به کتاب‌های دیرپاب‌تری نظیر مصباح‌العلوم و مجموعه رسائل ابن تیمیه را نباید داشته باشد و از این رو نفس ارجاع به این آثار خواننده را در گمان می‌افکند که مبادا رجوع بدین منابع کار خود نویسنده نبوده باشد.

۸. مسامحه در ضبط تواریخ و فیات

نوعی دیگر از اغلاط که در کتاب مشاهده می‌شود، به مسامحه در ضبط تاریخ درگذشت عالمان و بزرگان است. برای مثال در صفحه ۵۵، سال درگذشت شیخ صدوق را ۳۸۸ قمری نوشته‌اند، در حالی که تاریخ درست درگذشت ایشان ۳۸۱ یا بنا به قولی ۳۸۵ قمری است و مشخص نیست که نویسنده با اتکا به کدام منبع سال ۳۸۸ را سال رحلت ایشان ضبط کرده است. نمونه دیگر تاریخ وفات سید مرتضی است که ایشان به غلط ۴۳۱ قمری ثبت کرده‌اند (ص ۱۸۸)، حال آنکه بی‌تردید تاریخ صحیح درگذشت ایشان سال ۴۳۶ قمری است. همچنین تاریخ درگذشت قاضی عبدالجبار را ۴۱۷ قمری نوشته‌اند (ص ۱۸۸)، در حالی که تاریخ درست وفات او ۴۱۵ قمری است. عجیب آن است که در این دو مورد اخیر، نویسنده کتاب در واقع متنی از خانم اشمیتکه را ترجمه کرده است که در نوشتار اصلی او این تاریخ‌ها به درستی ضبط شده است، ولی معلوم نیست چرا نویسنده کتاب شیعه‌شناسان غربی به هنگام ترجمه آن متن، تاریخ و فیات را غلط ثبت کرده است. آیا جز سهل‌انگاری چیز دیگری می‌توانسته باعث بروز این لغزش‌ها شود؟

۹. جملات و عبارات نامفهوم و مبهم

از جمله عجایب و غرایب این کتاب شگفت، پاره‌ای از جملات و عبارات نامفهوم و مبهم آن است. واقعاً برخی از جملات کتاب بی‌معنا، مبهم و مهممل است. به جملات زیر که در صفحه ۱۱۷ کتاب آمده است توجه فرمایید:

«قاسم ابن روح شلمقانی [باور کنید کذا!]، شاگرد دیگر

از دیگر ایرادات و اشکالات مهم کتاب «شیعه‌شناسان غربی»، شیوه مورد استفاده نویسنده آن در ارجاعات است. نویسنده در هر فصلی به هر شکلی که دلخواهش بوده است، ارجاعات را تنظیم کرده و حتی در یک فصل به شیوه‌های مختلف و ناهماهنگ ارجاع و نشانی داده است. برای نمونه کافی است یک نگاه اجمالی به صفحات ۱۳۴ تا ۱۴۴ بیندازید که ارجاعات فصل دوم در آن آمده است. بهروشنی درمی‌یابید که نویسنده از هیچ شیوه و روش خاصی برای ارجاعات خودش پیروی نکرده است. مثلاً در صفحه ۱۳۹ کتاب، در پی نوشت ۱۵۳ ابتدا اسم نویسنده را آورده و بعد اسم کتاب را (نصیرالدین طوسی، تجرید، ۲۲۸)، ولی بلافاصله در ارجاع بعدی، نخست اسم کتاب را آورده است و بعد اسم نویسنده را (شرح عقاید صدوق، شیخ مفید، ۶۱). در همان صفحه در پی نوشت ۱۵۱ تنها اسم کتاب و تاریخ نشر آن را درج کرده (تاریخ الشعوب الاسلامیة، ۱۹۵۴) در حالی که در پی نوشت ۱۳۵ از صفحه یادشده، اسم نویسنده و تاریخ نشر کتاب آمده است، بدون اشاره به اسم کتاب (طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۶۸). گاه نیز مانند پی‌نوشت ۱۴۹ در همان صفحه یادشده، عمده اطلاعات کتابشناختی مأخذ ذکر شده است (نعمه، شیخ عبدالله، ۱۹۳۰، فلاسفة الشیعة، مکتبة الحیة، بیروت، ص ۵۲۴).

بنگرید که نویسنده چگونه در چند ارجاع پشت سر هم، تا این اندازه تغییر در شیوه ارجاع داده است. البته به گمانم برای نویسنده محترم این چیزها اصلاً اهمیتی نداشته است. وقتی در نقل آیات قرآن تا آن میزان که مشاهده کردید، تسامح و سهل‌انگاری روا داشته‌اند، دیگر چه توقعی است که در خصوص نحوه ارجاعات دقت نظر متعارف را بذل فرموده باشند.

اما از این ناگوارتر، انتحالی است که نویسنده در تعداد زیادی از ارجاعات مرتکب شده است. برای نمونه وی در قسم ارجاعات بخش دوم کتاب خود که چنان‌که پیشتر گفتیم قسمت‌های زیادی از آن ترجمه ناقص و ابتر پاره‌هایی از کتاب الشیعة فی المیزان علامه شیخ محمدجواد مغنیه است، همان ارجاعاتی را که در پاورقی کتاب الشیعة فی المیزان آمده است، دقیقاً در کتاب خود ثبت کرده است، بی‌آنکه اشاره کند که این ارجاعات از آن کتاب مغنیه است، نه از آن او. کافی است ارجاعات موجود در صفحه ۱۳۷ - ۱۳۶ کتاب را، به‌ویژه پی‌نوشت‌های ۸۰ تا ۹۰ و ۱۰۲ تا ۱۱۰، با ارجاعات وارد شده در ذیل صفحات ۱۵۲ - ۱۵۰ کتاب الشیعة فی المیزان مقایسه کنید. به سهولت درمی‌یابید که نویسنده محترم نشانی‌های موجود در پاورقی‌های کتاب مغنیه را در ارجاعات خود آورده است، بی‌آنکه به کتاب مغنیه اشارتی کرده باشد. البته نویسنده در ارجاعات مکرر دیگری که به این کتاب داده است، اغلب قید کرده که این آدرس‌ها و نشانی‌ها را به نقل از کتاب مغنیه می‌آورد، ولی در موارد زیادی هم این مطلب را ذکر نکرده است. به چه دلیلی؟

برخی از جملات آن است. بسیاری از جمله‌های کتاب، اتقان و استواری لازم را به لحاظ زبانی ندارد و اثریادشده از حیث ادبی و دستوری محتاج یک ویراستاری دقیق و کامل است. احتمالاً وقوع چنین نقصانی صرفاً ناشی از شتابزدگی نویسنده و ناشر برای عرضه انتاج علمی خود به عرصه فرهنگی کشور بوده است، نه بی‌اطلاعی از دستور زبان فارسی و اصول جمله نویسی. در ذیل برخی از این نابسامانی‌های ادبی آورده می‌شود. اشتباهات آن به قدری روشن است که حاجت به هیچ توضیحی ندارد.

۱. صفحه ۳۸۰: «وی امام حسین را به جهت مخالفت با روش و منش خود متهم به خروج از دین نمود و خونش مباح اعلام شد».

احتمالاً منظورشان این بوده که: «و خونش را مباح اعلام کرد».

۲. صفحه ۳۹: «علامه حلی به تبع استادش میثم بحرانی تفسیری از نهج البلاغه نوشت».

لا بد مراد ایشان آن است که: «علامه حلی به تبع استادش میثم بحرانی تفسیری بر نهج البلاغه نوشت».

۳. صفحه ۲۹۶: «بوکلی عقیده دارد برخی شخصیت‌های مورد وثوق امام جعفر صادق (ع) در نقل حدیث مانند مفضل، بعدها به غالیان پیوسته بودند در حالی که امام غالیان را مشرک می‌دانست و برخی دیگر مانند ابوالخطاب، به جعل احادیث می‌پرداختند».

ظاهراً باید می‌فرمودند: «بعدها به غالیان پیوستند»، نه اینکه «بعدها به غالیان پیوسته بودند». ربط وثیق جملات با یکدیگر و ارتباط میان نهاد و گزاره هر جمله هم که دیگر ناگفتنی است!

پیش‌تر نیز نمونه‌هایی از عبارت پردازی‌های نااستوار و شتابناک نویسنده را ملاحظه فرمودید. آنها را مکرر نمی‌کنم و به همین اندازه بسنده می‌نمایم.

۱۱. استعمال نامناسب و نادرست برخی از کلمات

نویسنده محترم در مواردی از کلماتی استفاده کرده است که استعمال آنها نامناسب و نادرست است. برای نمونه ایشان در ص ۲ از مقدمه کتاب خود نوشته‌اند: «در اینجا مسئله تحقیق که آراء شیعه شناسان غربی است در یک تقسیم‌بندی تبیین می‌گردد». پس از آن، ایشان فقط به بیان چهار نکته پرداخته‌اند و هیچ تقسیم‌بندی‌ای در پی نیامده است. با کمی تأمل متوجه می‌شویم که منظور ایشان از آن جمله این است که می‌خواهند مسئله تحقیق خود را در ضمن بیان چند نکته تبیین نمایند، نه اینکه بخواهند تقسیم‌بندی‌ای ارائه کنند.

نمونه دیگر، استفاده نابجا از فعل «می‌نویسد» است. در صفحه ۵۱

بنی‌الفرات در نظام اداری خلافت، دارای پستی بود که سرانجام به موصل فرار کرد؛ شلمقانی [کذا] که ابن روح را در دبیرخانه امام غایب محافظت می‌کرد [؟] کتابهای بسیاری در موضوعات شرعی برای استفاده جامعه امامی نوشته بود، در میان این کتابها یکی «التکلیف» بود که در آن حلاج را بدعت‌گزار [کذا] معرفی کرد و سرانجام حلاج در ۹۳۵ میلادی به دار آویخته شد...».

انسان درمی‌ماند به ناهمواری‌های زبانی و نگارشی این جمله پردازد یا نادرستی‌های معنایی و محتوایی آن! «قاسم ابن روح شلمقانی» دیگر کیست؟ احتمالاً منظورشان ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزراق از مردم شلمغان بوده است.

«شاگرد دیگر بنی‌الفرات» یعنی چه؟ «ابن روح را در دبیرخانه امام غایب محافظت می‌کرد» چه معنایی دارد؟ «دبیرخانه امام غایب» دیگر چه جایی است؟ طبعاً با این وضع جایی برای طرح این سؤال هم باقی نمی‌ماند که: مبتدا و خبر برخی از این جملات کدام است و پاره‌ای از این عبارات چه ربطی به یکدیگر دارند!؟

همچنین در صفحه ۳۶۰ کتاب نگاشته‌اند:

«قابل توجه است که حتی جزئی‌ترین مفسران مسلمان توجه زیادی به نظم تاریخی زمان قرآن یعنی اسباب النزول داشته‌اند؛ زیرا کیهانشناسی قرآنی به طور عمیقی مبتنی بر تجربه انسانیت است و این مبنای کیهانشناسانه قرآنی در جهت خلق یک نظم اخلاقی بر روی زمین تلاش کرده است؛ مبنایی که قرآن را به عنوان متن زنده هدایت برای همه جوامع در همه زمان‌ها معرفی می‌کند».

آیا از این عبارات می‌توان چیز روشنی فهمید؟ من بنده که چیزی دستگیرم نشد و بعید می‌دانم که حتی با رمل و اسطرلاب هم چیزی دستگیرم شود و این البته احتمالاً به سبب کم‌سواد بودن و عمق بسیار عبارات نویسنده است.

چند صفحه بعد (ص ۳۶۵) جمله غریب دیگری رخ می‌نماید:

«در اسلام وحی ساختاری و تأسیسی محدود به محمد (ص) نیست، بلکه پیامبران دیگر نیز حقایق ساختاری را درک کرده‌اند».

حقایق ساختاری یعنی چه؟ این ترکیب اگر معنایی هم داشته باشد، نویسنده باید برای مخاطبان ایجاد خوانی مثل بنده توضیحات لازم را بدهد.

۱۰. لغزش‌های دستوری و ساختار نادرست جملات

از دیگر معایب کتاب مذکور، لغزش‌های دستوری و ساختار نادرست

۸. صفحه ۱۳۷: خوانساری، *روضات الجنان* ← خوانساری، *روضات الجنات*

۹. صفحه ۱۳۶: *الطالب العالیه* ← *المطالب العالیه*

۱۰. صفحه ۱۳۸: علامه الحلی *الحسین بن اظهر* ← *العلامة الحلی*، حسن بن یوسف بن *المطهر*

۱۴. اشکالات راجع به علائم ویرایشی و سجاوندی

با وجود اغلاط محتوایی گوناگون و متعددی که در این کتاب وجود دارد، دیگر نوبت به طرح ایرادات ظاهری و ویرایشی عبارات کتاب نمی‌رسد. همین قدر بگویم که گویا کتاب هیچ ویرایش نشده است و حتی ضروری‌ترین علائم ویرایشی هم در بسیاری از جملات آن به کار نرفته است. کافی است چند خط از هر جای این کتاب را که مایل بودید مطالعه کنید. به روشنی درمی‌یابید که حداقل دقت لازم در استفاده از علائم ویرایشی اعمال نشده است. برای نمونه در پایان بسیاری از جملات کتاب علامت «نقطه» گذاشته نشده است و خواننده خود باید در ذهنش تصوّر کند و بیابد که جمله کجا به پایان رسیده است و از کجا عبارت جدیدی شروع می‌شود. طبعاً سهل‌انگاری در به‌کارگیری علائم ویرایشی باعث ابهام معنایی و دردسر خواننده می‌شود. نمونه‌های عدم استفاده از علائم ویرایشی در کتاب بسیار است و همان‌طور که گفتم نیاز به جستجوی فراخ‌دامن ندارد. در ادامه تنها یک قسمت از متن را نمونه‌وار می‌آورم تا هم با سبک نگارشی و ادبی نویسنده بیشتر آشنا شوید و هم میزان استفاده نویسنده از علائم ویرایشی را ملاحظه فرمایید.

در صفحه ۱۹۰ کتاب نوشته‌اند:

«به هر حال با وجود آنکه فخرالدین رازی عناصر سنت فلسفی را پذیرفته بود اما با اعتقاد به نظریات سنتی اشعری یک تلقی کاملاً نقادانه را نسبت به نظریات مبنایی فلسفی به نمایش گذارد و همواره کتاب المباحث المشرقیه‌اش را که در جوانیش نوشته بود و نظریات فلسفی استادش ابوالبرکات بغدادی (ف. بعد از ۵۶۰) را دنبال می‌کرد و ویژگی کلام رازی آنست که غالباً...».

همان‌طور که مشاهده فرمودید در این چند خط هیچ نشانی از نقطه یا دیگر علائم ویرایشی نیست و خواننده خود باید زحمت ویراستاری متن را برعهده گیرد. نمونه‌های دیگر بسیاری از فقدان علائم ویرایشی می‌توان آورد که از سر آن می‌گذریم.

۱۵. آشفته‌گی نمایه

از دیگر مشکلات چاپی کتاب مورد گفت‌وگو آشفته‌گی نمایه یا

کتاب، مؤلف درباره حضرت علی (ع) چنین آورده است: «هم او درباره برداشت عقلانی از قرآن کریم می‌نویسد که برخی آیات به کمک برخی دیگر معنا و مدلول خود را باز می‌گویند».

روشن است که استفاده از فعل «می‌نویسد» در چنین مقامی ناظر به روایات و مأثورات علوی استعمال صحیح و مرسوم نیست، مگر آنکه به صراحت به نوشتاری از آن حضرت ارجاع داده شود.

در نمونه دیگر در صفحه ۱۶۵ کتاب نوشته‌اند: «و نیز مفسران متأخری مانند تفسیر البرهان هاشم بحرانی، تفسیر صافی...».

روشن است که عبارت بدین شکل بی‌معناست. یا باید می‌فرمودند: «تفاسیر متأخری مانند تفسیر البرهان» یا می‌نوشتند: «مفسران متأخری مانند هاشم بحرانی صاحب تفسیر البرهان».

۱۲. اغلاط املائی و زبانی

در مجموع تعداد اغلاط املائی کتاب از دیگر انواع اشتباهاتش کمتر است. با این وصف، باز هم مایه شگفتی است که چندین مورد غلط املائی و آن هم بصورت مکرر در برخی از سطور کتاب دیده می‌شود. برای نمونه در صفحات ۳۴۹، ۳۰۸، ۳۸۴، ۳۸۶ و اژه «بدعت گذار»، به غلط «بدعت گزار» نوشته شده است. همچنین در صفحه ۲ کتاب، نویسنده از کلمه «گرایشات» استفاده کرده که از غلط‌های مشهور است و بجای آن باید «گرایش‌ها» استعمال شود. از همین دست است کلمه «عبدالله» که در موارد متعددی از جمله صفحات ۵۵ و ۵۶ به ریخت غلط «عبداله» نوشته شده است.

۱۳. اغلاط حروفنگاشتی

از چنین کتاب آشفته‌ای البته نباید انتظار داشت که از لغزش‌های حروفنگاشتی برکنار باشد، اما حجم زیاد این اغلاط در کتابی که از سوی ناشری پژوهشگاهی به چاپ رسیده است، بسیار مایه تأسف است. پاره‌ای از این اغلاط را بنگرید:

۱. صفحه ۱۴۱، پی نوشت ۱۸۴: الطرائف ابن کاووس ← الطرائف ابن طاووس

۲. صفحه ۱۴۱، پی نوشت ۱۹۵: طرائد المسمّطین ← فرائد السمّطین

۳. صفحه ۱۴۰، پی نوشت ۱۷۳: تلخیص انسانی ← تلخیص الشافی

۴. صفحه ۱۴۰، پی نوشت ۱۷۱: مسائل جارویه ← المسائل الجارودیة

۵. صفحه ۵۲: علامه طباطبایی ← علامه طباطبایی

۶. صفحه ۱۳۴: صحیح ترندی ← صحیح ترمذی

۷. صفحه ۱۳۳: فنوم العاقل ← فنوم العاقل

همچون یوزف فان اس و مایکل کوک و زابینه اشمیتکه و امثال ایشان تنها از جهت دقت و روشمندی و دامنهٔ تتبع مقایسه نماید، بی‌گمان درخواهد یافت که این اثر و آثار مشابه آن از جهات یادشده اصلاً قابل مقایسه با آثار نامبردگان نیست. طبعاً از چنین فرآورده‌هایی هم نباید انتظار داشت که با این وضع و حال بتوانند به دیدگاه‌ها یا شباهت آن مستشرقان پاسخی درخور دهند.

این روزها که سخن از ستیزه با متقلبان اقتصادی و کم‌فروشان ترازودار است، ای کاش متولیان فرهنگی کشور هم با متقلبان و کم‌فروشان علمی و پژوهشی مبارزه می‌کردند. هر تحقیق یا نوشته علمی که استانداردهای پژوهشی لازم را نداشته باشد و نویسنده آن تلاش‌های علمی بایسته را برای ارائه آن به طرز مناسب و سودمند صورت نداده باشد، به گمان نگارنده این سطور مصداق کم‌فروشی و آحياناً نمونهٔ تقلب و حقه بازی است و پدیدآورنده آن مخاطب آیه شریف «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ».

سخن پایانی این بنده با مراکز پژوهشی این است که به نشر این گونه آثار علمی مُشتغل مَباهی اند. نیک می‌دانید که هزینه چاپ کتاب یادشده و ده‌ها عنوان کتاب دیگر که با همین حال و وضع ضعیف علمی از سوی مراکز پژوهشی دولتی هر ساله منتشر می‌شود، به برکت بیت‌المال و از حقوق مالی آحاد ساکنان این سرزمین تأمین می‌گردد. شایسته است صاحب‌منصبان با سخت‌گیری و جدیت هر چه بیشتر و پرهیز از هرگونه سهل‌انگاری و اجتناب از حاکم کردن رابطه‌ها بجای ضابطه‌ها، سعی در نشر آثاری نمایند که از معیارها و استانداردهای لازم علمی - پژوهشی برخوردار باشد و نشر آنها بتواند قدری از فقر و ضعف علمی مفرط بیشتر افراد این جامعه و شاید بیشتر از همه خود این بنده! بکاهد. مگر رسالت نهادهای پژوهشی چیزی جز این است؟ نشر آثار ضعیف، بیش از آنکه ضرر مالی داشته باشد، ضررهای جبران‌ناپذیر دیرپایی برپیکره و فضای علمی کشور وارد می‌کند. کتاب‌هایی که از سوی مراکز علمی کشور، به ویژه دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها منتشر می‌شود، نشان‌دهنده سطح علمی کشور در روزگار ماست. هر چقدر آثار نشر یافته منضبط‌تر و عالمانه‌تر باشد، سطح علمی جامعه رفیع‌تر می‌گردد و در مقابل، هر اندازه مطبوعات علمی - فرهنگی ما ضعیف‌تر و ساده‌انگارانه‌تر باشد، لاجرم افق بینش علمی و کنش پژوهشی اجتماع ما کوتاه‌تر می‌شود.

امید می‌برم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که بنا بر ادعای متولیان آن، «در حال حاضر بزرگترین نهاد پژوهشی کشور است که در زمینه علوم انسانی و بررسی شناخت فرهنگ دیرپای اسلامی - ایرانی پژوهش می‌کند»،^{۱۲} با اهتمام و دقت بیشتر مسئولان آن در نشر آثار علمی، بتواند بیش از پیش به وظایف خود عمل نماید.

فهرست اسامی و اصطلاحات آن است. بنده البته یکایک شماره‌های صفحات ارائه شده در نمایه را نیازمومدم، ولی آن تعدادی را که بررسی کردم، یکپارچه غلط بود؛ یعنی شماره صفحه درج شده در برابر یک اسم یا اصطلاح، جز با یک یا دو صفحه عقب یا جلورفتن آدمی را به مقصود نمی‌رساند. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

الف) در صفحه ۴۱۸ در برابر اصطلاح «حروریه» رقم ۱۲۵ ثبت شده است، در حالی که این اصطلاح در متن کتاب در صفحه ۱۲۶ آمده است.

ب) در صفحه ۴۲۱ در برابر اسم ابوعلی فضل بن حسن طبرسی [که البته به غلط «تبریزی» ضبط شده] اعداد ۱۶۶ و ۱۷۶ ثبت شده است، در حالی که رقم درست ۱۶۵ و ۱۷۵ است.

ج) در صفحه ۴۲۱ در برابر اسم «آتن» شماره صفحه ۲۰۳ نوشته شده، حال آنکه این اسم در صفحه ۲۰۴ آمده است.

آشفستگی نمایه کتاب یادشده منحصر به نادرستی اعداد و ارقام نیست. در صفحه ۴۲۵ دو اسم با ریخت‌های متفاوت، ولی متعلق به یک فرد به طور جداگانه درج شده است، غافل از اینکه این دو اسم در واقع یکی است و نباید در دو ردیف ذکر شود. این دو اسم یکی «سعد بن عبدالله قمی» است و دیگری «سعد بن عبدالله قمی». نگارش عبدالله به صورت غلط «عبداله» باعث شده که این دو نام به صورت دو اسم متفاوت در نمایه وارد شود.

از این دست اغلاط در نمایه این کتاب بسیار است. عمده‌ترین فلسفه وجودی نمایه، اعانت به خواننده در یافتن اسامی و اصطلاحات مورد نظر او است، حال اگر نمایه غلط‌نما باشد و حتی شماره صفحات بهدرستی در آن مندرج نشده باشد، چنان سودی برای خواننده در پی خواهد داشت؟

اجازه بدهید گفتار حاضر را بیش از این اطاله ندهم و اوقات عزیز خود و خوانندگان محترم را به مرور اغلاط و نابسامانی‌های کتابی کم‌مایه تزیین ننمایم. آنچه گذشت تنها ناظر به بخشی از اغلاطی است که در این کتاب وجود دارد و این بنده در تصفح اجمالی خود بدان‌ها برخورد کرده است. اگر کسی از سر حوصله تمام برگ‌های زرین این اثر را از زیر نظر خود بگذراند، لابد به چندین برابر این میزان از اغلاط و آشفستگی‌ها پی خواهد برد. به هنگام خواندن این کتاب بارها با خود می‌گفتم که ای کاش نویسنده محترم کتاب، به هنگام بررسی آرای شیعه پژوهان غربی قدری از دقت نظر و حسن تتبع نخبگان آنها را فرا گرفته و در تحقیق خویش به‌کار بسته بود. اگر کسی این اثر و آثار مشابه آن را که به لطف تسامح و تساهل مراکز علمی و پژوهشی کشور نشرشان روزافزون شده است، از نظر بگذراند و در ذهن خود با تحقیقات مستشرقانی

12. <http://www.ihs.ac.ir/Pages/Features/StaticPage.aspx?id=7007>